

به مناسبت ششصدمین شماره استقامت

نگار بگذارد!

همین کار روزنامه‌نگاری با رویکرد بومی و محلی است. چرا که تاثیرگذاری کارمان را بر محیط اطراف می‌بینیم. این ادعا را در یادداشت چند پار همراه فرهیخته می‌بینیم. در یادداشت‌هایی که در این صفحه می‌خوانید (به ترتیب (فلا):

مرجان افشاری راد، تغییر برخوردها و نگرش‌های مسوولان و فعالان هنری و فرهنگی را در ۱۰۰ شماره اخیر استقامت مثبت ارزیابی کرده و تغییر نگرش آنها را در توجه بیشتر به رسانه تبیین می‌نماید. او در یادداشت خود نشان می‌دهد که گروه فرهنگ و هنر استقامت به هدف اولیه‌ی خودش که ایجاد هویت



سکینه عرب نژاد

روزنامه نگاری محصول تفکر است



از انسان خاک می‌سازند، از درختان خاکستر سیاه، به روی کودک‌نمان کاخ می‌سازند، برای مادرانمان گورستان... (لوکرکا سبیتی حیدر، شاعر لبنانی، زاده ۱۹۷۹) هر چند که قهرمان قصه‌ی ما و شخصیت اصلی این درام، روزنامه نگار است، اما این نوشتار با تجلیل از او پایان نمی‌یابد دعوتی است از او برای حضور در قلمرو تفکر، اندیشه و انتقاد و وضوح در گفت‌وگو، با علم به این واقعیت آندوه بار که در روزنامه نگاری و برای روزنامه نگار آزادی وجود ندارد. آیا در روزنامه نگاری، آزادی وجود دارد؟ آیا روزنامه‌ها می‌توانند، مانع یک جنگ شوند؟ آیا روزنامه‌ها می‌توانند جنگی را پدید آورند؟ آیا روزنامه‌ها مقام اولای رهایی بخشی را دارند؟ آیا

از او پایان نمی‌یابد دعوتی است از او برای حضور در قلمرو تفکر، اندیشه و انتقاد و وضوح در گفت‌وگو، با علم به این واقعیت آندوه بار که در روزنامه نگاری و برای روزنامه نگار آزادی وجود ندارد. آیا در روزنامه نگاری، آزادی وجود دارد؟ آیا روزنامه‌ها می‌توانند، مانع یک جنگ شوند؟ آیا روزنامه‌ها می‌توانند جنگی را پدید آورند؟ آیا روزنامه‌ها مقام اولای رهایی بخشی را دارند؟ آیا

مرجان افشاری راد

دلخوری‌ها نشان از تحقق هدف می‌دهند

انگار همین دیروز بود که سردبیر استقامت از من هم خواست تا برای شماره پانصدمین نشریه، یادداشتی بنویسم.

آن زمان، هم هیجان زده و ذوق زده شده بودم از اینکه من را هم به صورت جدی به حساب آورده بودند، و هم استرس گرفته بودم. می‌ترسیدم که نتوانم یادداشتی در خور بنویسم؛ فکر می‌کردم پانصدمین شماره یک اتفاق خیلی مهم است و یادداشت من نباید این اتفاق مهم را خراب کند. امروز اگرچه به دلیل گذر سریع زمان، حس می‌کنم که مدت زیادی از آن روز نمی‌گذرد، اما خوب که می‌اندیشم می‌بینم خیلی چیزها عوض شده؛ شرح تاثیرات این حرفه بر من، از حوصله‌ی این یادداشت خارج است اما از آنجا که تصور می‌کنم بیشتر این تاثیرات، تنها مختص به من نیست من باب مثال به این مورد اشاره می‌کنم که امروز بر خلاف روزی که برای پانصدمین شماره استقامت یادداشت نوشتم، دیگر فکر نمی‌کنم هر مطلبی که می‌نویسم باید بی‌نقص باشد، چرا که ماهیت روزنامه نگاری را بهتر درک کرده‌ام و به غیر از این: کار کردن در کادر حرفه‌ای استقامت تحمل تقدیری و پذیرش اشتباهات را در من، تقویت نموده‌است.

از این گذشته استقامت هم دیگر استقامت شماره ۵۰۰ نیست؛ حالا هنرمندان و مسوولان بیشتری برایشان مهم است که تلاش‌هایشان در این نشریه منعکس شود، یا دلشان می‌خواهد نامی خوش از ایشان در استقامت بیاید. خیلی از آنهایی که درج مطلبی یا انعکاس خبری در صفحات فرهنگ

یادداشتی بنویسم. آن زمان، هم هیجان زده و ذوق زده شده بودم از اینکه من را هم به صورت جدی به حساب آورده بودند، و هم استرس گرفته بودم. می‌ترسیدم که نتوانم یادداشتی در خور بنویسم؛ فکر می‌کردم پانصدمین شماره یک اتفاق خیلی مهم است و یادداشت من نباید این اتفاق مهم را خراب کند. امروز اگرچه به دلیل گذر سریع زمان، حس می‌کنم که مدت زیادی از آن روز نمی‌گذرد، اما خوب که می‌اندیشم می‌بینم خیلی چیزها عوض شده؛ شرح تاثیرات این حرفه بر من، از حوصله‌ی این یادداشت خارج است اما از آنجا که تصور می‌کنم بیشتر این تاثیرات، تنها مختص به من نیست من باب مثال به این مورد اشاره می‌کنم که امروز بر خلاف روزی که برای پانصدمین شماره استقامت یادداشت نوشتم، دیگر فکر نمی‌کنم هر مطلبی که می‌نویسم باید بی‌نقص باشد، چرا که ماهیت روزنامه نگاری را بهتر درک کرده‌ام و به غیر از این: کار کردن در کادر حرفه‌ای استقامت تحمل تقدیری و پذیرش اشتباهات را در من، تقویت نموده‌است.

از این گذشته استقامت هم دیگر استقامت شماره ۵۰۰ نیست؛ حالا هنرمندان و مسوولان بیشتری برایشان مهم است که تلاش‌هایشان در این نشریه منعکس شود، یا دلشان می‌خواهد نامی خوش از ایشان در استقامت بیاید. خیلی از آنهایی که درج مطلبی یا انعکاس خبری در صفحات فرهنگ

مینا قاسمی

“استقامت” یک مرام است

لیوان‌های جای نیم‌خورده روی میز و صدای جوش آمدن آب برای سر کشیدن یک جای دیگر. حرص زدن برای جای، ساعت، سه پامداد، شب طیفی زمستان؛ دفتر نشریه استقامت. آدم می‌رفت که به دیوار دفتر نشریه تکیه بزند. چه می‌دید؟ صورت روشن و آرام سردبیر را، زمانی که کتابچه‌ی آرشبو هفته‌نامه توسط او با آب و تاب مجللی ورق می‌خورد. انگار که منطقه‌ی نگهداری آرشبو هفته‌نامه، اتفاقی شیشه‌ای بود که فقط از داخل قابل دیدن می‌شد و بعد، ملاقات سردبیر و آن موجود ۶۰۰ شماری، شباهت به اتفاق نادری داشت که باید برای تماشای آن بال سبک می‌کردی و تکیه به دیوار می‌زدی. دفتر نشریه استقامت؛ بی‌آنکه یک دفتر نشریه باشد، متصالبه یک «مرام» است. یک سنت است. استقامت به طرز قلندرانه‌ی در عرصه‌ی روزنامه‌نگاری این مرز و بوم پابند شد، نفس می‌کشد بی‌هیچ‌گونه عریضه‌کشی‌ای. استقامت بی‌هیچ منتی، قبل از آن‌که بحث تاثیرگذاری در جامعه را پیش بکشد، تیمارداری این شهر را می‌کند و روی پیشانی تبادارش دستمال سرد می‌گذارد و اغیار را از دور او با دست پس می‌زند استقامت همان محلی است که صاحبان اندیشه و پلانیان روشن‌گری



رسانه‌ای برای هنرمندان کرمان است. رسیده و ابراز امیدواری کرده که این نشریه در شماره‌های آتی در ایجاد گفت‌وگو منتقدانه و جریان‌سازی موفق عمل نماید. البته با این تردید که: غم کاغذ اگر بگذارد. سازا ستوده به تاثیر مطبوعات در مسیر فعالیت فرهنگی پرداخته و از تاثیر اولین گفت و گوی استقامت با او و شهرزاد یوسفی همکارش در کتابفروشی طاقچه یاد می‌نماید.

یاسر سیستانی نژاد در یادداشت صحبت‌آمیز خود از بنیانگذاران، مدیران و کارکنان استقامت به عنوان چند نسل روزنامه‌نگار که توانسته‌اند در کنار هم به صورت مستمر کار کنند یاد می‌کند و این الگو را به دیگر نشریات استان پیشنهاد می‌دهد. سکینه عرب‌نژاد بحث تفکر و آزادی را به عنوان لازمه‌ی کار روزنامه نگاری به میان کشیده و ما را مخیر گذاشته که ببیندیشیم از نوع روزنامه‌نگاران متفکر هستیم یا خیر؟

مینا قاسمی با یک نگاه رمانتیک دفتر نشریه را فراتر از دفتر یک نشریه دانسته و استقامت را جایی دانسته که تیمارخوار بخش‌های بیمار این شهر است. و در نهایت علیرضا هاشمی نژاد، هنرمند و پژوهشگر فرهیخته با رویکردی منتقدانه، استقامت را وا‌کاوی کرده که به چاب آن متفکران، او ما را به شکلی منطقی و شایسته با لطف نقد نواخته که صمیمانه از او سیاست‌گزاریم و به دیده‌ی منت می‌نگریم.

روزنامه‌ها ناممکن، را ممکن می‌سازند؟ روزنامه‌ها نباید دروغ بگویند، اما آیا می‌توانند همه واقعیت را بگویند؟ چه نگاهی می‌توان به این پدیده‌ی متناقض داشت؟ برای من روزنامه نگاری در ساحت «ادبیات»، در قلمرو «کلمه» و «کلام» خلاصه می‌شود. در چیزی که تنها انسان، قادر به خلق آن است. از سوی دیگر روزنامه نگاری با نظام‌های کلان جامعه در ارتباط است، یکی از این نظام‌های به شدت تفسیرناپذیر، نظام سیاسی است. در نگاه اول چنین به نظر می‌رسد که قلمرو کلام و ادبیات و هنر، حوزه‌هایی بسیار دور از کنش سیاسی هستند، اما در واقع ارتباطی گریزناپذیر و کنشی متقابل بین همه‌ی این‌ها و اجتماع وجود دارد. این ارتباط در «کلام» متبلور می‌شود، در «ادبیات»، خطای بزرگی است که کسی با ویژه در روزنامه نگاری - ادعای بی‌طرفی و شفافیت کامل کند و دیدگاه و پیش فرض‌های خود را در بازتابی مسائل به طور کلی منکر شود، اما می‌توان سعی کرد که از جهان خواب و خیال بیرون آمد، مرزهای مبالغه را محدود کرد، سعی در تولید اندیشه، گسترش و استمرار تفکر و شناخت و دیکردوستی داشت و با طیب خاطر اجازه داد که عقلائیتمان در کلام بر ما غلبه کند. شاید این بهترین کاری است که می‌توان انجام داد.

در ساحت روزنامه نگاری با برهیز از هرگونه حکم صادر کردن، ناچاریم همیشه «پایدها» و «نباید‌هایی» را با خود مرور کنیم؛ اینکه روزنامه «باید» متعهد باشد به بازتابی واقعیات اخبار و رویدادها، «باید» صداهای مختلف را بازتابی کند، «باید» به روایت‌های متفاوت گوش کند، «باید» اندیشه‌های گوناگون را وارد گفت‌وگو کند، «باید» ایجاد برسازد کند، «باید» صدای صداهای دیگر باشد. اما انکار «نباید‌ها»، قانون‌های نانوشته‌ای هستند که لحظه به لحظه در حال تغییر هستند و این «نباید‌ها» وزنه‌های بسیار سنگین‌تری هستند از «خواست‌ها» و «باید‌ها». در این وضعیت، باز هم می‌توان به این گزاره رجوع کرد که آیا در روزنامه نگاری، آزادی وجود دارد؟

روزنامه نگاری محصول شیوه، ادراک، کشف و البته مهم‌تر از همه تفکر است. در زمانه‌ای که همه چیز کم کم یکدست و هم شکل و از منظری بی‌شکل می‌شود، روزنامه نگار باید با برهیز از کنش‌های عاطفی و هیجانی، تنها امر «گفت‌وگو» را تسهیل کند و این امر در موقعیت تاریخی ما و در کلاف سردرگم اجتماع ما، یعنی شکستن یک سنت نادرست بزرگ، سنت دیکتاتوری در «کلام» و اندیشه روزنامه نگار می‌تواند در پایان دادن به این بازی خطرناک و مذموم پیشرو باشد. از این منظر روزنامه نگار به نیت دفاع از مفهوم انسان در جنگی دائمی است و بدون شک این انتخاب خود اوست، اما آیا برای روزنامه و روزنامه نگار، آزادی وجود دارد؟

هر چند که قهرمان قصه‌ی ما و شخصیت اصلی این درام، روزنامه نگار است، اما این نوشتار با تجلیل از او پایان نمی‌یابد، این نوشتار تنها دعوتی است از او برای حضور در قلمرو تفکر، اندیشه و انتقاد و وضوح در گفت‌وگو، با علم به این واقعیت آندوه بار که در روزنامه نگاری و برای روزنامه نگار آزادی وجود ندارد.

گفت و گو

محمود رفتی هنرمند مجسمه ساز در گفت و گو با استقامت

هنر به من احساس رضایت می‌دهد



رحیم بنی‌اسدآزاد

متفاوت هم داشته باشد مهم نیست مهم این است که برداشتی داشته باشدو کار اثر بگذارد، در نگاه اول تمام نشود؛ اما این ارتباط راحت برقرار نمی‌شود، چون در حال حاضر جامعه ما بیمار است و جامعه بیمار از هنر دور است. درک هنری در سطح پایینی قرار گرفته است وقتی مردم نمایشگاه نمی‌روند، فیلم خوب نمی‌بینند، موسیقی خوب گوش نمی‌دهند، چه توقعی می‌توان داشت، آن هم برای کار جدیدی که هنوز شناخته شده نیست.

برای جذب مخاطب چه کار باید کرد؟
باید مردم با هنر آشنا شوند، که این باید از خود هنرمندان و گالری‌داران و کسانی که دل‌شان برای مردم می‌سوزد شروع شود، به دولت که اسیدی نیست؛ با همه این‌ها من معتقدم می‌شود کار کرد. شاید نتوانیم تاثیرات بزرگی بگذاریم ولی در حد خودمان می‌توانیم اثر گذار باشیم.

در این سال‌ها آیا به آنچه از هنر می‌خواستید رسیدید؟
هنر علاوه بر این که مفهوم و زیبایی دارد لذت هم ایجاد می‌کند، برای خود من که این‌گونه بوده و بهترین لحظاتم را با کار کردن می‌گذرانم من اسم کار گاهم را «نمازخانه کوچک عشق» گذاشتم و از هنرمند لذت می‌برم. من می‌گویم اگر مثلا «همایون شجریان» در سیرجان سه روز کنسرت بگذارد، مردم یک هفته آرام هستند؛ اما این اثر وقتی عمیق‌تر می‌شود که تلاوم داشته باشد.

من شاید به خیلی از چیزهای که در هنر می‌خواستیم نرسیدیم، اما لاقل هنر من را به آرامش می‌رساند و مهم این است که در این مسیر حرکت کنیم و این به من رضایت می‌دهد. **به آثار شما که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در بعضی از کارهای‌تان تغییر کمتری در آن ریشه یا چوب که انتخاب می‌کنید داده‌اید و در بعضی‌ها خیلی بیشتر؛ از چگونگی این روند برای‌مان می‌گویید؟**

اول این را بگویم که درخت سبز را به هیچ وجه دست نمی‌زنم، تمام کارهایم از درختانی است که به یک صورتی مرده‌اند و من می‌خواهم آن‌ها رازنده کنم. این که چقدر تغییر انجام می‌گیرد بستگی به کار دارد، بدون تغییر که امکان ندارد من که نمی‌خواهم فقط جمع کنم. حالا میزان تغییر بستگی به مفهومی که در ذهنم است و شکل زیبایی که می‌خواهم به آن برسیم دارد؛ گاهی یک اثر ممکن است دو ماه کار ببرد، یکی دو روز کار بخواهد. دیگر این که بعضی اوقات من فکری دارم یا از داستانی متأثر شده‌ام و می‌خواهم چیزی را بیان کنم؛ یعنی ایده اول می‌آید و من دنبال کار مناسب آن می‌گردم. گاهی هم من چیزی را می‌بینم و همان لحظه ارتباط برقرار می‌شود و نشانه‌ای به من می‌دهد و روی آن کار می‌کنم.

بازار فروش آثارتان در این سال‌ها چگونه بوده است؟
اول این را بگویم که من هیچ‌وقت کار سفارشی انجام نندادم، البته کسانی بودند که چیزهای کارپردی می‌خواستند، اما ساخت این کارها راضیم نمی‌کند، البته اسامال چند جا لباسی ساختم که آن را هم با کار خودم قاطی کردم و در آن‌ها هم دنبال مفهوم بودم. در نمایشگاه‌هایم فروش داشتم اما این که جوابگوی زحمات و وقتی که می‌گذارم باشد نبوده است. متأسفانه اقتصاد هنر می‌لنگد، خیلی هم می‌لنگد؛ برای منی که تعلیمی با دولتی‌ها ندارم و بیشتر مخاطب‌نمان از مردم هستند بیشتر هم وجود دارد.

دیگر این‌که چون هنر من جدید و کمتر شناخته شده است استقبال از آن هم کمتر است البته مردم کار ماشینی از چین یا تایوان می‌خرند ولی با کار دست هنوز ارتباط برقرار نکرده‌اند؛ البته خوششان می‌آید، اما هنوز بازار پیدا نکرده است. با این حال من امیدوارم جایگاه خودش را باز کند؛ تا آلاان با وجود این که خیلی صدمه خوردم نتوانستم حفظش کنم و دوام انتخاب شده‌اند.

شاید مخاطب با دیدن عنوان بازی برداشت‌های دیگری داشته باشد این‌گونه نیست؟
شاید این گونه باشد و برای همین هم برای این که نشانه‌ای بدهیم یکی از دو بی‌تی‌های خیام را در اول نمایشگاه‌مان گذاشتیم «ما لیکن‌ایم و جهان لعبت‌باز» - «همین شعر در ظاهر ساده خیام بر از معنی است او که بزرگترین هستی‌شناس در شاعران ما است، دید شجاعانه و عمیقی دارد. من خواستم با انتخاب این شعر برای عنوان بازی به مخاطب جهت بدهم. در این شعر بازی خیلی معانی گسترده‌ای دارد. در خیلی از داستان‌ها، ما بازی می‌خوریم یا بازی می‌دهیم؛ این مساله حتی در سطح جهان هم وجود دارد؛ بازی به عنوان خود بازی که نیست، به عنوان جبر است؛ به عنوان مسایلی است که موجب می‌شود یک سری رفتار خوب یا بد از ما صورت بگیرد که بستگی به خیلی شرایط دارد؛ در این داستان دنبال این قضیه‌ها می‌گردم.

یعنی معتقد هستید برای مخاطب نشانه‌هایی قرار می‌دهید تا مخاطب جهت بگیرد؟
می‌توان به مخاطب خط داد تا راحت تر به مفهوم برسد، ولی من این تعدد را نداشته‌ام؛ البته گاهی به خاطر این که نشانه‌هایی از این بازی بدهم از طلب استفاده کردم اما معتقدم خود مخاطب باید فکر کند، یکی از کارهایی که ما می‌کنیم ایجاد فکر است؛ حالا اگر برداشت

شاهنامه خوانی در کرمان رونق می‌گیرد



کرمان به شرح زیر انتخاب شد: « مختار سلاجقه ۵۱ رای، سید محمدعلی گل‌بازده ۴۴ رای، محمد صادق فردوسی ۴۱ رای، عباس آذرانداز ۴۱ رای، رفعت یعقوبی ۳۷ رای، محمد رضا عامری ۳۷ رای، سید داود ملکی ۳۵ رای، رضا شاه‌محمدی ۲۶ رای، بهرام بختیاری ۲۴ رای، کاووس سلاجقه ۱۹ رای، سیدمحمد احمدی موسوی ۱۷ رای، فضل‌الله بزمون ۱۶ رای، و شوکت عاقلی‌ملکی ۱۵ رای». طی تماشای که با سیدداوود ملکی داشتیم، وی در مورد نتایج انتخابات توضیح داد: «از این جمع ۹ نفر عضو اصلی هیات مدیره و دوفنر هم به عنوان عضوعالی‌بدل انتخاب شده‌اند».

نکته‌ی شایان توجه این مراسم؛ حضور یک کودک شاهنامه‌خوان بود که به سبک نقالان حرفه‌ای لباس مخصوص بر تن کرده بود و در این جمع با زیبایی تمام به اجرای برنامه پرداخت. «یاسین یزدان‌پناه» که هم‌اکنون در سال سوم دبستان درس می‌خواند، همراه مادر خود «سحر سلاجقه» که او نیز از فردوسی‌دوستان جمع حاضر بود، به این نشست دعوت شده بود.

بچه‌ی سیرجان، کرمان و ایران به قول معروف «هیچی از هیجستان هستی» محمود رفتی «خودش را این‌گونه معرفی می‌کند هنرمندی که عکاسی می‌کند و مجسمه‌های چوبی می‌سازد او که به قول خودش زیاد شاخه به شاخه بریده این دو را تدفقه اصلی‌اش می‌داند. رفتی که به صورت تجربی و با تلاش خودش مجسمه‌های چوبی را می‌سازد تاکنون در شهرهای سیرجان، رفسنجان، تهران، اصفهان، بندرعباس و سوره چشمه نمایشگاه گذاشته است. او هفته‌ی گذشته نمایشگاه «بازی» را در گالری یادگاران صنعتی گذاشت. در حاشیه این نمایشگاه گفت گویی با او داشتیم که در ادامه می‌خوانید.

جناب رفتی چه شد که به سمت هنر رفتید؟

سال ۶۰ به توصیه دوستان عکسی را شروع کردم، که اول به صورت راه معیشتی بود که به مرور شکل هنری و بهتری به خودش گرفت و همین باعث شد اولین نمایشگاه عکس جدی را در سال ۷۱ به سیرجان بگذارم. بعد از آن خیلی شاخه به شاخه پریدم اما همه فعالیت‌های هنری که انجام دادم تحت عنوان آرمان خواهی بود. مثلا اولین روزنامه بعد از انقلاب را در سیرجان به نام «آدور» منتشر کردم، در همه این فعالیت‌ها برایم مهم مساله انسان و آرمان‌خواهی بود، که این‌ها حتی هنر من را تحت الشعاع قرار می‌داد. هنوز هم همین‌طور است و در کارهای مجسمه‌ام در کنار زیبایی مفهوم برایم خیلی مهم است و درکنار همه فعالیت‌هایم سر راه ما قرار می‌دهد و از ما می‌تواند چیزهای مختلف بسازد.

شاید مخاطب با دیدن عنوان بازی برداشت‌های دیگری داشته باشد این‌گونه نیست؟

شاید این گونه باشد و برای همین هم برای این که نشانه‌ای بدهیم یکی از دو بی‌تی‌های خیام را در اول نمایشگاه‌مان گذاشتیم «ما لیکن‌ایم و جهان لعبت‌باز» - «همین شعر در ظاهر ساده خیام بر از معنی است او که بزرگترین هستی‌شناس در شاعران ما است، دید شجاعانه و عمیقی دارد. من خواستم با انتخاب این شعر برای عنوان بازی به مخاطب جهت بدهم. در این شعر بازی خیلی معانی گسترده‌ای دارد. در خیلی از داستان‌ها، ما بازی می‌خوریم یا بازی می‌دهیم؛ این مساله حتی در سطح جهان هم وجود دارد؛ بازی به عنوان خود بازی که نیست، به عنوان جبر است؛ به عنوان مسایلی است که موجب می‌شود یک سری رفتار خوب یا بد از ما صورت بگیرد که بستگی به خیلی شرایط دارد؛ در این داستان دنبال این قضیه‌ها می‌گردم.

یعنی معتقد هستید برای مخاطب نشانه‌هایی قرار می‌دهید تا مخاطب جهت بگیرد؟
می‌توان به مخاطب خط داد تا راحت تر به مفهوم برسد، ولی من این تعدد را نداشته‌ام؛ البته گاهی به خاطر این که نشانه‌هایی از این بازی بدهم از طلب استفاده کردم اما معتقدم خود مخاطب باید فکر کند، یکی از کارهایی که ما می‌کنیم ایجاد فکر است؛ حالا اگر برداشت

ورودم به کار چوب این‌گونه بود که یک تکه چوبی از دوستی که نجاری داشت در کارگاهم بود و مدت‌ها این کتار من بود و آن را می‌دیدم تا بالاخره حرف خودش را زد و من در وجود آن چوب نشانه‌هایی از ایران دیدم. چون من را به خودش جذب کرد، بی‌قراری‌اش را به من نشان داد و با بی‌قراری من همراه شد. این اولین کارچوبی بود که تحت عنوان «سوزمین من» در نمایشگاه اولم به نمایش گذاشته شد. بعد از آن پیگیر کار چوب شدم و دیدید که و وقتی آدم پیگیر کاری می‌شود از همه طرف بر سرش می‌بارد و تجربه بهتری پیدا می‌کند و نشانه‌ها را بهتر پیدا می‌کند؛ برای من هم همین‌طور شد و از آن زمان دیگر جایی نیست که بروم و دست

اول این فکر به سراغم آمد که یک سری المان‌های بزرگ برای میدان‌ها بسازم، که در شهر سرچشمه یکی از آن‌ها پیاده شد، ولی با مشکلاتی که من داشتم برای این قضیه خیلی روی خوشی به من نشان نمی‌دادند. برای رفتن به سراغ کار حجم من فکر کردم اگر کار حجمی بسازم که معنایی داشته باشد و فکری ایجاد کند دیگر ببینند نباید برای دیدن آن پول بدهم؛ هر کس می‌گذرد می‌تواند ببیند؛ خیلی هم در این زمینه کار کردم.

ورودتان به کار چوب چگونه اتفاق افتاد؟

ورودم به کار چوب این‌گونه بود که یک تکه چوبی از دوستی که نجاری داشت در کارگاهم بود و مدت‌ها این کتار من بود و آن را می‌دیدم تا بالاخره حرف خودش را زد و من در وجود آن چوب نشانه‌هایی از ایران دیدم. چون من را به خودش جذب کرد، بی‌قراری‌اش را به من نشان داد و با بی‌قراری من همراه شد. این اولین کارچوبی بود که تحت عنوان «سوزمین من» در نمایشگاه اولم به نمایش گذاشته شد. بعد از آن پیگیر کار چوب شدم و دیدید که و وقتی آدم پیگیر کاری می‌شود از همه طرف بر سرش می‌بارد و تجربه بهتری پیدا می‌کند و نشانه‌ها را بهتر پیدا می‌کند؛ برای من هم همین‌طور شد و از آن زمان دیگر جایی نیست که بروم و دست

محمد لطیف‌کار

در مراسم انتخاب هیات مدیره «اندیشه سرای فردوسی» در کرمان؛ یک کودک سال سوم دبستان با نقالی شاهنامه در جمع فردوسی‌دوستان، همه را شگفت‌زده کرد. بنا به پیشنهاد هیات موسس «اندیشه‌سرای فردوسی» روز دوشنبه بیستم آذرماه، مجمع علاقه‌مندان به «حکیم ابوالقاسم فردوسی» شاعر برجسته و پارسی‌گوی ایران برگزار شد تا با انتخاب هیات مدیره‌ی این «اندیشه‌سرای» این‌بار فردوسی‌دوستان کرمانی دور تازه‌ای از فعالیت گسترده‌ی خود را تجربه کنند.

در این نشست که در محل مجتمع آموزشی رفاهی معلمان استان تشکیل شد، سیدمحمدعلی گل‌بازده، مختار سلاجقه، محمدصادق فردوسی و سید داوود ملکی پیرامون نقش و جایگاه فردوسی، و نیز ضرورت توجه جامعه‌ی امروز ایران به موضوع شاهنامه‌خوانی و فردوسی‌شناسی سخنرانی کردند.

در ادامه‌ی این نشست، با انجام رای‌گیری